



شيوه های فرزند پروری و پیامد های آن (تجارب)

نویسندگان:

فاطمه صالح

راحله ده بیدی

محمد مهدی صالح

## چکیده

هدف از نگارش این مقاله آشنایی با مفهوم فرزند پروری، بررسی شیوه‌ها و الگوهای رفتاری والدین در خصوص نحوه پاسخ‌دهی به احساسات و هیجانات فرزندان و در نهایت پیامدهای حاصل از الگوهای رفتاری متفاوت و اتخاذ برترین شیوه برای تربیت و رشد آینده‌سازان جامعه در جهت ظهور انسانی شریف و ارزشمند در جوامع بشری می‌پردازیم.

کلید واژه: فرزند پروری، والدین، آینده‌سازان، تربیت و رشد، الگورفتاری

## مقدمه

دوست دارم لحظه‌ای وقت بگذارید و تصور کنید که چهار ساله هستید. شما در حال ساختن یک برج هستید و واقعاً به آن افتخار می‌کنید اما دقیقه بعد، کودک دیگری با دویدن همراه می‌شود و با لگد به بالای برج شما می‌زند. شما خشمگین هستید، و احساس می‌کنید که تمام این احساسات در درون شما حباب می‌شود - صدمه، وحشت، ناامیدی و درماندگی. درست در آن زمان، یک بزرگسال از راه می‌رسد، آنها نزدیک می‌شوند، به سطح شما می‌رسند و می‌پرسند: "عزیزم، چه اتفاقی افتاده است؟"

در چشمان آنها شفقت وجود دارد و شما احساس می‌کنید که بدن آنها آرام و منظم است. و سپس تمام آن احساسات از شما بیرون می‌آید - ناامیدی، عصبانیت، درماندگی. این بزرگسال می‌گوید: "همه چیز را به من بگو." آنها سعی نمی‌کنند آن را درست کنند و به شما نمی‌گویند: "نگران نباش، می‌توانی برج دیگری بسازی." آنها فقط به شما اجازه می‌دهند تمام آنچه را که احساس می‌کنید، احساس کنید. سپس آنها آغوش خود را باز می‌کنند و شما را بغل می‌کنند، یک نفس عمیق دیگر می‌کشید، احساس بهتری پیدا می‌کنید و به ساختن برج خود باز می‌گردید اگر خوش شانس بودید، بزرگسالان زندگی‌تان فضای زیادی به شما می‌دادند تا احساسات خود را بدون تلاش برای اصلاح آنچه در حال رخ دادن است بیان کنید.

اما بسیاری از ما احتمالاً تجربه مخالفی داشتیم. شاید به ما گفته شود "اینقدر احمق نباش" یا "نیازی به گریه کردن نیست." ممکن است شما را به اتاق خود یا گوشه‌ای فرستاده باشند یا حتی به خاطر اشتباهی مورد اصابت قرار گرفته باشید.

ما هنوز برای ضریب هوشی بسیار بیشتر از ارزش هوشیاری ارزش قائل هستیم.

چرا از بچه‌ها و احساسات صحبت می‌کنیم؟ ما شاهد افزایش مستمر پریشانی روانی در میان بزرگسالان - در استرالیا و سراسر جهان بوده‌ایم. و من این افزایش پریشانی را تا حدودی ریشه در پیام‌هایی می‌دانم که در دوران کودکی درباره نحوه بیان احساسات و عواطف دریافت می‌کردیم البته، سرزنش والدینمان برای کارهایی که انجام داده‌اند یا نکرده‌اند، آسان است. اما مسئله واقعی فقدان سواد عاطفی در فرهنگ ماست. ما به

والدین نمی‌آموزیم که چگونه به احساسات و عواطف کودکان با همدلی و شفقت پاسخ دهند. ما همچنین آن را در مهدکودک‌های خود آموزش نمی‌دهیم. ما آن را در مدارس خود آموزش نمی‌دهیم. ما هنوز برای ضریب هوشی بسیار بیشتر از ارزش هوشیاری ارزش قائل هستیم.

کار من در 3 سال گذشته با خانواده‌ها در مورد دلبستگی، آسیب و ارتباط به من نشان داده است که معمولاً سه راه وجود دارد که ما در کودکی یاد می‌گیریم تا با احساسات و عواطف کنار بیاییم.

راه اول: سرکوب است. شاید در کودکی آموخته باشید که ابراز احساسات بی‌خطر نیست. ممکن است خاموش شده باشید و به شما گفته باشند: "گریه نکن" یا نگاهی به شما داده شده است که باعث می‌شود همه چیز را به داخل بکشید و آنها را به عمق فرو ببرید. تأثیر سرکوب بر کودک این است که آن احساسات در آنجا باقی می‌مانند. و سپس به عنوان بزرگسالان، زمانی که زندگی ما را به یک توپ منحنی پرتاب می‌کند، این احساسات دوباره ظاهر می‌شوند. همین احساسات به وجود می‌آیند، اما این بار، با صرف ساعت‌ها بی‌حوصلگی در رسانه‌های اجتماعی و یا آنقدر در محل کار، خود را مشغول می‌کنیم که زمانی برای احساس کردن نداریم.

راه دوم: پرخاشگری است. در کودکی اگر واقعاً احساس ناتوانی یا ترس می‌کردیم و در محیطی مستبد بزرگ می‌شدیم که صدایی نداشتیم و نمی‌توانستیم بگوییم چه احساسی داریم، آن وقت این احساسات دوباره در درون ما حباب می‌شدند. در نقطه‌ای که وقتی ما بیشتر احساس ترس یا تهدید می‌کردیم سرنگون می‌شدند، ممکن بود به شکل پرخاشگری، خشم، سخنان بلند بیرون بیایند. ممکن است به شما برچسب‌های مختلف زده شود همچون "دردسر ساز"، "شیطون" و... زمانی که تمام کاری که انجام می‌دادید پاسخ دادن به محیطتان بوده است. و سپس به عنوان بزرگسالان، این تمایلات در رفتار شما به صورت قلدری نشان می‌دهد. یا ممکن است افکار انتقادی خشن در مورد خود و دیگران داشته باشید. یا می‌تواند به صورت خشونت ظاهر شود.

راه سوم: بیان است. اگر ما با خانواده‌ای بزرگ شدیم که می‌گفت: «احساسات خوش آمدید. من همه شما را می‌پذیرم - بخش‌های شاد، بخش‌های غمگین، بخش‌هایی که عصبانی هستند. من سعی نمی‌کنم آنها را اصلاح کنم. من فقط می‌خواهم تو را در آغوش بگیرم،» سپس در بزرگسالی، وقتی شرایط سخت می‌شود، به دفتر خاطراتمان می‌رسیم و افکارمان را یادداشت می‌کنیم. یا به دوستی زنگ می‌زنیم و می‌گوییم: "می‌توانی به من گوش کنی؟" یا ممکن است برای دوییدن برویم، یوگا انجام دهیم، با درمانگر خود صحبت کنیم و راهی برای تکیه بر احساسات پیدا کنیم، آنها را احساس کنیم و رها کنیم.

## از زبان یک مادر

زمانی که من به تازگی مادر شده بودم، برنامه من این بود: "فقط آنها را همیشه راضی نگه خواهم داشت." اما این یک کار مسخره است.

من مادر سه نوجوان زیبا هستم. وقتی برای اولین بار مادر شدم، مانند بسیاری از شما، مطلقاً هیچ سرنخی از کاری که انجام می‌دهم نداشتیم. وقتی نوبت به درک احساسات و عواطف آنها رسید، برنامه من این بود که "فقط آنها را همیشه راضی نگه خواهم داشت." اما، همانطور که هر کسی که بچه دارد متوجه می‌شود، این کار مسخره‌ای است. این غیرممکن و فوق‌العاده طاقت فرسا است که بخواهیم مردم را همیشه راضی

نگه داریم. بنابراین یاد گرفتیم که باید راهی پیدا کنیم تا به فرزندانم کمک کنیم تا از نظر عاطفی رشد کنند و همچنین برای آنها در خانه هماهنگی ایجاد کنیم و شروع کردم به این که آنچه ما به عنوان انسان به آن نیاز داریم مکانی امن برای باز کردن همه چیزهایی است که هستیم. ما به مرزها و نگه داشتن نیاز داریم، اما همچنین به همدلی و شفقت برای آن احساسات بزرگی که در درون ما ایجاد می شود، نیاز داریم. به جای اینکه سعی کنیم مشکلات آنها را برطرف کنیم و همیشه سعی کنیم آنها را خوشحال کنیم، فقط پایین آمدیم و گفتیم: "همه چیز را به من بگو" و من فقط گوش دادم گاهی اشک می آمد؛ گاهی اوقات عصبانیت یا شکایت اما هر بار تنها کار من این بود که آنجا بنشینم و برای آنها فضا نگه دارم چیزی که من شروع به دیدن کردم این بود که هوش هیجانی در فرزندانم رشد می کردند چگونه انتظار داریم فرزندانمان نسبت به دیگران همدلی و همدردی داشته باشند اگر به آنها نشان ندهی؟

## تعریف فرزند پروری

فرزندپروری فعالیتی هدفمند به منظور مراقبت کردن از فرزندان در جهت بقا و رشد آنها است. فرزندپروری از ریشه لاتین *par ere* مشتق شده است که به معنای بارآوردن، رشد دادن، و پرورش دادن می باشد. سابقاً در مورد محل آموزش به کار گرفته می شد، محلی که در آن والدین، معلمی را بکار می گرفتند تا فرزندشان را تربیت کند؛ که به خوبی معنای آخر از آن متواتر می شود. استفاده از فعل پرورش دادن نسبت به اسم آن *parent* قدمت بیشتری دارد. به عبارت دیگر فرزندپروری در ریشه وابسته به فعالیتی است که در آن گروهی به رشد و پرورش دادن کودکان می پردازند. فرزندپروری و پرورش دهندگان سابقاً با رابطه خونی والدین و فرزندان مشخص می شدند ولی امروزه این فعل برای اعمالی چون به فرزند خواندگی پذیرفتن، دایگی کردن و همچنین به اشخاصی چون جانشین های والدین که لزوماً ارتباط خونی با هم ندارند نیز اطلاق می شود. به عبارتی فرزندپروری با فرایندهای فعالیت و تعامل مشخص می شود که معمولاً رشد دهنده بچه ها هستند اما لزوماً و اختصاصاً تنها توسط والدین اجرا نمی شوند. و البته فرزندپروری به وسیله پرستاری کردن و پرورش دادن و دیگر مراقبت ها تعریف می شود که ممکن است از زمانی به زمان دیگر متغیر می باشد همچنین فرزندپروری فعالیتی است که معمولاً مستلزم این است که فرزندان، والدین و دیگر اعضای خانواده در طول زندگی تعامل داشته باشند

اگر در ارزیابی تعیین صلاحیت و شایستگی والدین، ارتقای رفاه و عملکرد کودکان مد نظر باشد؛ باید به دو جنبه توجه داشت: 1- فعالیت های فرزندپروری یعنی درگیری فعالانه در این زمینه، که عنصرهسته ای و لازمه صلاحیت فرزندپروری است. 2- حوزه عملکردی، جنبه های اصلی عملکرد کودکان که والدین بر آن تأکید دارند، و پیش نیاز آنچه که کودکان نیاز دارند تا در آینده عملکردی بهینه داشته باشند

## 1- فعالیت های فرزندپروری:

والدین در سراسر عمر والدگری خود کارهای زیادی در زمینه های بسیاری برای کودکان خود انجام می دهند، که هدف تمامی آنها ارتقای رفاه فرزندان می باشد. گروه وسیعی از آنچه والدین انجام می دهند هسته فعالیت های والدین در راه تربیت فرزندان است انجام این امور شرط لازم و کافی برای فرزندپروری مناسب است. به نظر می رسد که این شرط در سه زیر گروه فعالیت فرزندپروری قرار می گیرد: مراقبت، مهار و رشد. هر کدام از این موارد شامل دو واقعیت هستند: 1) پیش گیری از بد بختی و هر چیزی که باعث آسیب زدن به کودکان می شود. 2) افزایش و اهمیت دادن به هر آنچه که به رفاه و سلامت کودکان کمک می کند. این موارد در فرهنگ ها و طبقات اجتماعی گوناگون و حتی در سنین مختلف متفاوت است؛ و اما تشریح این فعالیت ها:

(آ) مراقبت

شامل آن دسته از فعالیت هایی است که به منظور فراهم کردن نیازهای مربوط به بقای کودکان انجام می گیرد. مراقبت تنها نیازهای جسمانی کودکان و کمبودهای تغذیه ای، حرارتی و سر پناه داشتن را شامل نمی گردد، بلکه شامل نیازهای هیجانی چون عشق و محبت و نیازهای اجتماعی چون مسؤلیت پذیری در مراحل متفاوت رشد می باشد. مراقبت جسمانی شامل فعالیت های مراقبتی به منظور فراهم کردن نیازهای اساسی چون خوراک، پوشاک، بهداشت، خواب، نیاز به سرپناه و حمایت در مقابل تهدید کننده های بقای کودک می باشد. مراقبت های هیجانی شامل فعالیت های حمایتی فراهم کننده اسباب خوشحالی، پیشگیری از اضطراب و ترس و ضربات روحی می باشد. این نوع مراقبت همچنین توجه به فردیت کودکان است. عشق ورزیدن بدون قید و شرط، به کودکان این امکان را می دهد تا قدرت مواجهه با خطرات را داشته باشند. دستاورد دستیابی به اهداف مراقبت هیجانی برای کودک تعاملی مثبت و پایدار و اطمینان بخش با دنیای پیرامون را فراهم می کند و او را قادر می سازد تا دلبسته ایمن باشد و خوش بینانه به سوی تجربه کردن پیش برود. اما مراقبت های اجتماعی به این منظور انجام می شود که کودک در مسیر رشد خود به سوی نوجوانی و جوانی به دور از گروه های همسال رشد نکند. با توجه به اینکه روابط اجتماعی تأثیرات مهمی بر دیدگاه کودکان از خودشان دارد و قویاً بر تظاهرات هیجانی آنها تأثیر می گذارد، این مراقبت اهمیت می یابد. مراقبت به روابط اجتماعی مثبت و به کمک به کودکان تأکید دارد تا آنها بتوانند تجارب خانه و مدرسه را یکپارچه سازی کنند و مسؤلیت فزاینده ای را در رابطه با خود مدیریتی کسب کنند. این نوع مراقبت کودکان را قادر می سازد تا ارزش ها را بشناسند و رشد خویشتن را از تعامل سازنده با دیگران جستجو کنند تا عملکرد موفقی در وظایف خود داشته باشند. بازده مراقبت موفق والدین، داشتن سلامتی، دلبستگی ایمن به والدین، احساس رشد مثبت و استوار خود است؛ این دستاوردها پایه و اساس عزت نفس هستند و مراقبت خوب به کودک کمک می کند که علی رغم محدودیت های ژنتیکی و اساسی؛ از نظر جسمانی سلامت، از نظر هیجانی انعطاف پذیر، و از نظر اجتماعی لایق و توانمند در شناسایی موقعیت های جدید باشد، تمام ظرفیتهای خود را بشناسد و در جهت رشد آنها حرکت کند

#### ب) مهار:

مهار شامل آن دسته از فعالیت هایی است که والدین متناسب با فرهنگ خاص و سن کودکان خود مرزها و حدودی را تعیین می کنند و کودکان خود را ملزم به رعایت آنها می کنند. اگر افکار و هیجان ها نتوانند مهار شوند در نتیجه در حالتی کلی رفتارها هم نمی توانند مهار شوند؛ چرا که گمان می شود افکار و احساسات همچون تظاهرات رفتاری نیز نیاز به مهار شدن دارند تا در نتیجه رفتارها نیز مهار شوند. واژه متداولی که بجای مهار در ادبیات فرزندپروری استفاده می شود «نظارت» است. نظارت همراه با راهنمایی می باشد یعنی منفعلانه اعمال کودک نیست. رابطه مهار کردن با نظارت به توجه کردن وابسته است. توجه به فعالیت های کودکان و متقاعد کردن کودکان با دلایل قانع کننده به منظور رعایت قوانین و مرزها. واژه مهار کردن احساس ناملایمی را بر می انگیزد، چرا که مهار کردن با تکالیف محدود کننده قدرت و توان تداعی همراه می شود. این اصطلاح همزمان واژه ای خنثی و غیر ضروری به نظر می رسد. فعالیت های مهارگری به وسیله مجموعه تعامل میان پیش بینی های شخصی والدین و انتظارات فرهنگی هدایت می شوند. نیاز اصلی و اساسی در مهار کردن اینکه به آن وضوح بخشیده شود، همچنان که کودکان رشد می کنند و بزرگتر می شوند اگر با منابع قدرت تعامل داشته باشند قویتر خواهند شد و برای مواجهه با سختی ها آماده تر خواهند شد. رشد جسمانی کودکان آنها را از نظر اجتماعی نیز بالغ می کند، بلوغ اجتماعی به کودکان کمک می کند تا نسبت به خودشان آگاه شوند و به آنها قدرت مواجهه با مشکلات ناشی از مهار شدن را نیز می دهد. این مسأله برای نوجوانان اهمیت زیادی دارد چرا که در سنین نوجوانی همسالان قدرت نفوذ زیادی در دوستان دارند. تلاش های والدین در جهت مهار کودکان از تاریخچه ای که خودشان در رابطه با مهارهایی که در دوران کودکی و نوجوانی داشته اند الگو می گیرد؛ به طوری که والدینی که در کودکی خشونت را تجربه کرده اند، عقایدی خشن در رابطه با مهار کردن کودکان خود دارند. مهار کودکان توسط والدین در درون مرزهای مشخصی که سن کودک، فرهنگ جامعه و تاریخچه والدین تعیین کننده آن است مشخص می شود. مهار کننده ها مجموعه کاملی از شکل دهنده های روانی رفتارها هستند که با دگرگونی های فرهنگی و ملاحظات قومیتی آمیخته می شوند و چگونگی تنبیه گری و اجبارها را تعیین می کند. فرهنگ ها دیدگاه های خود را با اجتماع سازگار می کنند، ممنوعیات جامعه را می پذیرند و ظرفیت های خود را با سازش پذیری بهتر با کمبودها ارتقا می دهند

#### ج) رشد:

فعالیت‌هایی که به هدف رشد دادن کودکان صورت می‌گیرند و بر مبنای آرزوهای والدین برای فرزندانشان برای بالفعل در آوردن تمامی پتانسیل‌های بالقوه فرزندانشان بنا شده‌اند. رشد دادن به کودک همچون مراقبت برای بقای کودک ضروری نیست و یا همچون مهار برای کارکردهای اجتماعی ضرورتی ندارد. رشد تلویحاً این طور فهمیده می‌شود: هر فعالیتی که کودک را برای خلق فرصت‌های جدید تشویق کند؛ نتیجه فرصت‌های رشد دهنده خوب برای کودکان کشف کامل ظرفیت‌ها از طریق تجارب و تجلیات استعدادهایشان است. کودکان قوانین را بسط می‌دهند و دستاوردهای اجتماعی را جذب می‌کنند تا فعالیت‌های ارزشمند انجام دهند، در ارزش‌ها نفوذ کنند تا از این طریق به وجود خود پی ببرند و با ارزش‌ها سازگار شوند و از این راه تشویق شوند

## 2- حوزه عملکردی فرزندپروری:

آ- کارکردهای هوشی و شناختی: کارکردهای هوشی و شناختی و مهارت‌های حل مسئله برای بقای مؤثر لازم هستند. هدف این فعالیتها، مورد استفاده قرار دادن توانایی‌های بالقوه کودکان برای کسب شایستگی‌هایی در حوزه‌های شغلی، آموزشی و هوشی است

ب- کارکردهای اجتماعی: رفتارهای اجتماعی شامل تمامی جنبه‌های پاسخدهی به علل اجتماعی و توانایی رشد و پاسخدهی مناسب به روابط اجتماعی در دوره رشد کودکان می‌باشد. کودکان نسبت به رویدادهای اجتماعی آگاه می‌شوند و این ارتباطات را با دنیای وسیع انسانها و رخدادهای اجتماعی ربط می‌دهند. والدین برای رشد پاسخ‌های مطلوب و تسهیل‌گر تأکید دارند و آنچه که مهمتر نیز هست شناخت و درونی‌سازی فرهنگ و هنجارهای اساسی است که به فرد و توانایی‌هایش وابسته است. مشاهده کردن فاصله‌های اجتماعی و خودداری شخصی آموختنی است و نتیجه آن یعنی احترام گذاشتن به دارایی‌های دیگران یک دستاورد مهم است. ناکارایی و منحرف شدن این آموزش‌ها منجر به این می‌شود که بچه‌ها حدود و مرزهای اجتماعی را رعایت نکنند، به دارایی‌های دیگران احترام نگذارند و به حقوق دیگران تعدی کنند. این عدم رعایت قوانین به رفتارهای متخلف و ناقض قانون منجر می‌شود که در این صورت کودک به خود، اجتماع و دیگران آسیب می‌زند. حل مشکل در این مورد با تأکید بر مدیریت بر خود کودکان و تلاش برای برنامه‌ریزی کردن در تربیت کودکان انجام می‌شود

ج- سلامت روان: سلامت روان تأکید دارد بر جنبه‌هایی از افکار، احساسات و گرایش‌های رفتاری کودکان به خود و دیگران. این حوزه شامل متغیرهای شخصیتی همانند شرایط بالینی (مثل: اضطراب) و اختلال‌های رفتاری و دیگر مجموعه مشکلات سلامت روان می‌باشد. گروهی از کودکان در مقابل مشکلات این حوزه مستقل از آنچه والدین انجام می‌دهند آسیب پذیرند. اما تحقیقات گسترده و بلند مدت نشان دادند که والدین نقش اساسی در صلاحیت‌های عملکردی کودکان دارند و شواهد بسیاری از این نقطه نظر که والدین می‌توانند سلامت روان کودکان خود را علی‌رغم وجود مشکلات بسیار افزایش دهند، حمایت می‌کنند

## تعریف شیوه‌های فرزندپروری

اگرچه که والدین در چگونگی تلاش برای مهار یا اجتماعی کردن کودکان و در میزان آن متفاوت می‌باشند. این فرض نقش مهمی در برخورد با تمام امور مربوط به آموزش و مهار کودکان دارد شیوه‌های فرزندپروری دو عنصر مهم از فرزندپروری را در بر می‌گیرد: پاسخدهی والدین و مطالبه‌گری والدین این دو وجه رفتارهای والدین را این گونه تشریح می‌کند: وجه مهارگری و گرمای والدین (محبت). مهارگری یعنی درجه‌ای که والدین رفتارهای فرزندان خود را مدیریت می‌کنند؛ این بعد پیوستاری از مهار خیلی شدید تا مجموعه‌ای از قوانین خانوادگی را در بر می‌گیرد. یعنی این وجوه از فرزندپروری فاصله‌ای میان پذیرش کامل مسؤلیت کودک تا واپس - زدن کودک را در بر می‌گیرد.

گرمای (محبت) والدین با ابراز داشتن عواطف مثبت، ابراز علاقه به کودک و تحسین کودک توسط والدین مشخص می شود و این مستلزم بروز دادن علاقه به کودک و لذت از وجود کودک است که خودبخودی و بدون اراده در پاسخ به کودک ارائه می شود؛ گرما (محبت) والدین می تواند رشد دهنده روابط متقابل اجتماعی در کودک باشد. با در هم آمیختن دو وجه پاسخدهی و مطالبه گری و یا مهار گری و محبت والدین چهار شیوه فرزندپروری شکل می گیرد: که هر کدام از این شیوه های فرزندپروری نشانگر این هستند که والدین در تعامل با فرزندانشان چه مقدار از هر کدام این ابعاد استفاده می کنند.

## آ) والدین مستبد

جهت دهی و مطالبه گری زیاد و عدم پاسخدهی به نیازهای کودک از ویژگی های این گروه از والدین است. از طرفی والدین مستبد محبت کم و مهار گری بالا از خود نشان می دهند، انضباط دهنده های سختگیری هستند و از دستورات محدود کننده و شیوه های تنبیهی استفاده می کنند. آنها دوست دارند که از آنها اطاعت شود، فرمانده باشند و توقع دارند کودکانشان از دستورات آنها بدون هیچ توضیحی پیروی کنند والدین مستبد برای مطالبات خود امثال این عبارات را بکار می گیرند: «تو این کار را انجام می دهی چون من می گویم» و یا «چون من بزرگ هستم و تو بچه ای». این والدین محیطی با ساختار فرمانبرداری از قوانین مطرح شده برای کودکان خود فراهم می کنند و با نوجوانان خود درباره علل این قوانین، استانداردهای خانواده صحبت، بحث و مذاکره نمی کنند؛ و معتقدند که نوجوان باید بدون هیچ سؤالی از این قوانین، دستورالعملها را بپذیرند. والدین مستبد به دو گروه تقسیم می شوند: جهت دهنده های نامستبد و جهت دهنده های مستبد. گروه اول والدینی هستند که بدون اینکه از قدرت خود در جهت حکمرانی مطلق استفاده کنند فرزندانشان را جهت دهی می کنند ولی گروه دوم حاکمین مطلق بر فرزندان خود هستند

## پیامد های این شیوه در کودکان:

این گروه از والدین تمایل به انجام تکالیف مدرسه در حدی متوسط دارند و خود را درگیر مسائل رفتاری نمی کنند، فرزندان این گروه از عزت نفس پایینی برخوردارند، مهارت های اجتماعی کمی دارند، گرایشات افسرده وار دارند این والدین تنبیه گر که در ارتباط با فرزندان خود از مهار و مطالبه گری بالا و محبت و پاسخدهی پایین استفاده می کنند خودکارآمدی فرزندان شان را تضعیف می کنند

همچنین تحقیقات نشان داده اند که نوجوانان والدین مستبد چون یاد می گیرند که بدون هیچ دلیلی اطاعت کنند در نظر شان خواسته های سخت گیرانه والدین با ارزش تر از نظرات و خواسته های خودشان است. در نتیجه این تبعیت ها، این نوجوانان متمرّد و سرکش، رفتارهای پرخاشگرانه از خود نشان می دهند در عین اینکه مطیع و وابسته به والدین باقی می مانند

## ب) والدین مقتدر

هم مطالبه گر و هم پاسخ دهنده هستند این والدین هم با محبت اند و هم استوار. آنها ناظر بر اعمال فرزندان خود هستند و استانداردهای روشنی برای رفتارهای خود با فرزندانشان در نظر می گیرند، این والدین ناصح اند اما مداخله گر و محدود کننده نیستند آنها نوجوانان خود را تشویق می کنند تا مستقل باشند در عین اینکه به محدودیت ها و مهارهایی معتقدند. این والدین قانونی به اسم «چون من گفتم» ندارند، آنها تمایل دارند فرزندان خود را آن گونه که هستند بپذیرند، به آنها گوش می کنند و علت دیدگاههای خود را برای نوجوانان خود توضیح دهند. والدین مقتدر با فرزندان نوجوان خود بر سر تصمیماتشان بحث و مذاکره می کنند، هر چند که مسؤلیت نهایی تصمیم گیری با والدین است. شیوه های نظم دهی آنها نسبت به شیوه های تنبیه گری گروه مستبد، شیوه حمایت کننده است. آنها می خواهند که بچه هایشان مسؤلیت های اجتماعی را به خوبی برعهده بگیرند و رفتارهای خود را نظم دهی کنند تا بتوانند با مسایل اجتماعی تشریک مساعی داشته باشند.

## پیامدهای این شیوه در کودکان:

پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهند که فرزندان این نوع خانواده‌ها مستقل، گرم، صمیمی و دارای روحیه همکاری بیشتری هستند و توانایی ابراز وجود در آنها نیز بالا است. همچنین موفقیت‌های اجتماعی و هوشی زیادی دارند و از زندگی خود لذت می‌برند، چون انگیزه‌های پیشرفت در آنها بالا است. همچنین تحقیقات نشان داده‌اند که نوجوانان والدین مقتدر یاد می‌گیرند که چگونه بحث و گفتگو کنند و مباحث را مدیریت کنند. آنها به ارزشمند بودن تفکراتشان پی می‌برند. در نتیجه این نوجوانان از نظر اجتماعی لایق، مسؤل و خود مختار پرورش می‌یابند.

## ج) والدین بخشنده یا آسانگیر:

مبتنی بر آسان‌گیری و عدم جهت‌دهی است، یعنی به نسبت مسؤلیت‌پذیری یا پاسخ‌دهی بالا نسبت مطالبه‌گری پایین است. این والدین با محبت‌اند اما مهار‌گری پایینی دارند. اینان والدینی بخشنده و منفعل هستند و معتقدند که راه عشق ورزیدن به فرزندانشان بر آورده کردن تمام خواسته‌هایشان است. این والدین مداراگرانی نامتعارف هستند و نیازی نمی‌بینند که رفتارهای کودکانشان کامل، بی‌عیب و نقص باشد. این طریقه به رشد خودتنظیمی در کودکان کمک می‌کند؛ این والدین سعی می‌کنند از مواجهه با فرزندانشان بپرهیزند. والدین آسانگیر در ادبیات خود چنین عباراتی را بکار می‌گیرند: «مطمئناً اگر دوست داری بروی، هر وقت که خواستی می‌توانی برگردی» و یا «انجام این کار سخت، لازم نیست». این گروه از والدین دوست ندارند به نوجوانان خود «نه» بگویند و یا با خواسته‌های آنها مخالفت کنند. والدین بخشنده به خودشان به عنوان یک شکل دهنده به اعمال نوجوانانشان نگاه نمی‌کنند و در عوض آنها به خود نوجوانان به عنوان منبع عقاید در تصمیمات می‌نگرند. والدین بخشنده به دو گروه تقسیم می‌شوند: والدین دموکراتیک یعنی والدین مداراگری که وظیفه‌شناس، متعهد و الزام‌کننده کودکانشان به انجام امور هستند و والدین بخشنده‌ای که فرزندان خود را جهت‌دهی نمی‌کنند.

## پیامدهای این شیوه در کودکان:

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که نوجوانان والدین آسانگیر یاد می‌گیرند که بسیاری از مرزها، قوانین و پیامدهای آنها خیلی جدی نیستند، و در نتیجه این نوجوانان در مهار خود مشکل دارند و گرایش‌های خودمدارانه نشان می‌دهند که می‌تواند دلیلی برای روابط مناسب با همسالان باشد.

آدلر این کودکان را ناز پرورده می‌نامد و معتقد است: لوس کردن و نازنازی بار آوردن کودک نیز می‌تواند موجب عقده حقارت شود، کودکان ناز پرورده در خانه کانون توجه هستند. هر نیاز یا هوس آنها برآورده می‌شود، و تعداد کمی از درخواستهای آنها نادیده گرفته می‌شود. تحت این شرایط، این کودکان به طور طبیعی فکر می‌کنند که آنها مهمترین اشخاص در هر موقعیتی هستند و دیگران باید تسلیم آنها شوند. اولین بار در مدرسه، جایی که این کودکان دیگر کانون توجه نیستند، ضربه‌ای می‌خورند که آمادگی آن را ندارند. کودکان نازپرورده، احساس اجتماعی کمی دارند و نسبت به دیگران ناشکیبا هستند. آنها هرگز یاد نگرفته‌اند برای چیزی که می‌خواهند صبر کنند و یاد نگرفته‌اند که بر مشکلات غلبه نمایند و یا خود را با نیازهای دیگران سازگار کنند. کودکان نازپرورده هنگامی که با موانعی بر سر راه ارضا مواجه می‌شوند، به این تصور می‌رسند که حتماً باید در آنها نارسایی‌های شخصی وجود داشته باشد که مانع آنها می‌شود، از این رو عقده حقارت پرورش می‌یابد.

این گروه از کودکان بعدها که بزرگتر می‌شوند چشم به حمایت دیگران دارند و در صورتی که به صورت دلخواه حمایت نشوند مضطرب و پریشان می‌شوند. حالاتی چون سوء ظن، بد بینی، کینه توزی و خودخواهی از جنبه‌هایی است که در آنان وجود دارد. اینان عجولند و پر توقع، گاهی در خود فرو می‌روند و منزوی می‌شوند. از نظر شخصیتی افرادی بزدل ضعیف و نابهنجارند که همواره دچار اختلال‌هایی چون افسردگی و اضطرابند.



## د) والدین بی مسؤلیت:

نه پاسخ دهنده های خوبی هستند و نه از فرزندان خود خواهان مسؤلیتی هستند. این والدین با محبت نیستند و خواسته ای هم از فرزندان خود ندارند، زمان رابطه با نوجوانانشان به حداقل می رسد و در مواردی این عدم مسؤلیت پذیری به غفلت از فرزندان می انجامد. همچنین والدین کودک را واپس زده سهم ناچیزی برای او در نظر می گیرند، با این حال این والدین نیز ممکن است در گروه انسانهای بهنجار قرار بگیرند. این والدین بی مسؤلیت در رابطه بانیاذهای نوجوانانشان متفاوت برخورد می کنند، و عبارات این چینی را زیاد به کار می گیرند: «من نمی توانم مراقب تو باشم که کجا می روی» یا «اینکه هر کاری می کنی ربطی به من ندارد؛ مزاحم من نشو» این والدین نسبت به تصمیم هایی که فرزندانشان می گیرند بی تفاوتند و عمدتاً دوست ندارند بخاطر فرزند نوجوان خود به دردرس بیافتند. این والدین غرق انجام اموری هستند که برای خودشان اهمیت دارد نه فرزندشان. این والدین گاهی به هنگام خستگی و بی حوصلگی یا استیصال شیوه های تربیتی والدین مستبد را بکار می گیرند. اگر این شیوه با تنبیه گری همراه شود ممکن است به کودک آزاری منجر گردد.

## پیامدهای این شیوه در کودکان:

تحقیقات انجام شده مبین این یافته ها هستند: نوجوانان والدین بی مسؤلیت یاد می گیرند که هر چند که والدین به آنها علاقه مند هستند ولی کمتر تمایل دارند برای شان زمان صرف کنند. نوجوانان این خانواده ها رفتارهایی شبیه به رفتارهای نوجوانان خانواده های آسانگیر از خود نشان می دهند، رفتارهای تکانشی دارند و در خود تنظیمی نیز با مشکل مواجه اند. نوجوانان 14 تا 20 ساله این نوع خانواده ها افرادی خوشگذران و ولخرج هستند و قادر به مهار پرخاشگری خود نیستند. به مدرسه بی علاقه اند و اوقات خود را در خیابان ها و پاتوق های خاص می گذرانند. این نوجوانان اغلب لذت جویند، و تحمل ناکامی را ندارند و نمی توانند هیجان های خود را مهار کنند. این گونه افراد نمی توانند اهداف دراز مدتی را دنبال نمایند. اکثر آنها به گروه بزهکاران و منحرفان اجتماعی ملحق می شوند و از نظر عاطفی نیز افرادی گسیخته خو، افسرده و بی علاقه اند. در نتیجه فرزندان خانواده های مستبد و بی مسؤلیت متضاد یکدیگرند. از میزان اعتماد به نفس پایینی برخوردارند و پرخاشگرترند. افزون بر موارد ذکر شده طرد، بی مهری و بی اعتنائی والدین نسبت به نوجوانان با اختلال هایی نظیر وسواس بی اختیاری و هراس اجتماعی در فرزندان ارتباط مستقیم دارد. کودکان این چنین والدینی از طریق ابراز تنفر، خیال پردازی، جستجوی محبت و افسردگی نسبت به والدینشان واکنش نشان می دهند.

## نتیجه گیری

طبق تحقیقات ما در زمینه فرزند پروری در طی سه ساله اخیر بر روی 31 خانواده، گروه خانواده مقتدر بهترین خانواده شناخته شد چرا که فرزندان با درصد بالایی از هوش هیجانی، صمیمیت، استقلال و روابط اجتماعی چشمگیر نسبت به فرزندان دیگر خانواده ها می باشند این گروه خانواده (خانواده مقتدر) با فرزندان خود مانند یک دوست صمیمی برخورد می کنند و برای فرزند خود فضایی برای ابراز احساسات و دیده شدن فراهم می کنند.

گروه خانواده مقتدر با یادگیری مهارت های فرزند پروری که در صفحات قبل ذکر شد پدران و مادران با نشاط و فرزندان خوشحالی دارند جایی که استقلال و فعالیت میتوان جویا شد

## منابع

تحقیقات و تجارب در طی 3 سال اخیر

دانش و همکاران، 1386

کلارک-استوارت و همکاران، 1995 به نقل از حقوقی، 2004

مک دونالد، 1992؛ روبرت و استراریر، 1987؛ نقل از دیوید اف و گراس، 2007

مک کویی و مارتین، 1983 به نقل از دارلینگ، 1999

## مشخصات نویسندگان

نام و نام خانوادگی: فاطمه صالح

مدرک تحصیلی: ارشد نرم افزار

دانشگاه آزاد بوشهر

[Fatemehsaleh20@gmail.com](mailto:Fatemehsaleh20@gmail.com)

09929910805

.....

نام و نام خانوادگی: راحله ده بیدی

مدرک تحصیلی: کارشناسی حقوق

دانشگاه الزهرا

.....

نام و نام خانوادگی: محمد مهدی صالح

مدرک تحصیلی: کارشناسی نرم افزار

دانشگاه آزاد بوشهر

[mahddisaleh@gmail.com](mailto:mahddisaleh@gmail.com)

